

٤٧
٤٤
لورد الاول في
تكملة في تكملة المجلد
٤٤

٤٤



ا حكاى كه در او نام مستودى نمايد تا برين زبان رسد او و سنان جزو
 انضيا و مستودى بيان كنند از احوال و اقوال حضرت ايشان
 عليه الرحمه و الرضوان شريف قبا الله من احوال انضيا و چون درين
 انضيا جزى احياء شود كه در او جمله انضيا حضرت ايشان خود
 بود مخلصان انوار و لطيفان از مذكوره نوشت و در روشن دلاى برتر
 بيايت از قبا رباب قنوت صلى الله عليه وسلم حكم انضيا و انضيا
 بنو نيلس و كنان در اخاى در معنى كه مستوده اند و خود را از نظر عيار
 پوسنيده اند و خود را به ديوار محيطى كران در دل شسته لب برنگان
 استاده اند كه در بى انجبال محسها جاعده و سى مرمر السحاب
 هزار قافلى در بى است در در عشق عجب ترانك ده بكنه و نه
 بهانيت و اين كه حضرت نره غيرت ملك نبود است جل و علا كه چون
 به خود بجهيم و بگويند اين طايفه را بسبق محبت خود رسد و كروانده
 محض عبايت بى علت خود ايشان را محبوب خود خوانده حضرت عبا
 محبت مقتضى اين باشد كه ايشان را در محبت حجاب عزت در آورده از
 نظر غير محفى كروانده و لياى محبت قباى لايه خود نمى و طايفه عليه
 بهانيت مخلص الله تعالى رسوا هم در معنى رسوا و انضيا از جرح طايفه
 عبا رسوا بوده اند و در بى عباى بايغ نوده اند ضايعه از بى عباى
 انضيا حضرت ايشان عليه الرحمه و الرضوان در بى عباى
 طايفه استبان تمام و استند و در عباى اوقات محبت بين كاشته
 زوده در دلبش جا كردم و دل در درون نمان
 بنو زابن هم برسم كه بنه عباى نمان سا از احوال و عجايب
 سر حال حضرت ايشان بهر عاقله طلاق صفت شود و نمان بوي و با خوان
 اگر انضيا محبت افتادى كه در نها مشر كه محبتى و بصورت نمان
 بر آندى و كاه از صفت علم برده با خستى و در بى طالب

بسم الله الرحمن الرحيم و بر سنان
 نماند كه الملك الاعلى و حمد الله تبارك و تعز و صلى الله على
 محمد المصطفى و على آله و اصحاب الوفا و ارباب الصفا چون
 تويد اين اوراق بتوبيق عليهم خلايق بسره تمام رسد و ذكر
 طايفه او ليا با داد حضرت دى الفضل و انضيا با تمام رسد
 تعطش نر لان و كروان اين طايفه بزرگوار برتر بود ملك
 از شوق بكشت و كوي اين طايفه بزرگوار بقرار خصوصاً در حضرت
 محمد وى مخلص الله تعالى سره كه نام محبت در تمام سموات انعام
 حضرت ايشان عليه الرحمه و الرضوان در نجات مذكور نبوده
 تعريف و مدحت ايشان ناسب مرتبه اشال غير ان نيب
 هر كس بجهت استند و قدر مرتبه خود از ايشان جزى درى با
 بهر به اندك و كوي مناسب مرتبه و استند و بوي خود بود ليكن چنان
 اين خضر از سنجو عمره گرفته بود و از نره و بى بهر بهر موقى جبره
 اخلاص بر سنان رفعت اخلاص ايشان رسد و بود و اين از
 صدق اين اخلاص را بهر نمان مخلص ايشان رسيد عبايت از
 رباى محبت مى و زده و از ايشان بهر استند و احوال شانه
 بى كرد و سنان و معارف و بزرگى شنود و جمع رساى ايشان
 كه خلق سنان صوفيا فيه داشت و بعضى ديكر از قطب كيشان
 طايفه عليه فصل الله تعالى رسوا هم و ديكر احكام مشر عبايت



اعلان

علی در آنده و با یکدیگر هر طریقی میسند و دست در آن زدند و با یکدیگر
 حدیث بنویسند علی غده الصلوة والسلام حدیث خلیل بن ابی رافع
 قال البیضا علی علیه السلام الدین اذ اراد ذکر الله و حق و لا یست و یقول
 یوایت از حجه مبارک ایشان لایح و سودا بود هر طریقی خود حق
 و کرامتی شغوری و کرامتی و شوق و کرامتی برده آب و گل
 باز آید و جویند در حشاش زاناک بکل اندای میفرمودند ست حال
 مشروط طریقی است در جواب معنی که کس لازم اهل کس و از بعضی کار
 نقل میکردند که بهترین جواب صورت طالب علی است جمله بر کتاب
 و سکن و خامد عیوب حقیقی کاشتن خورشید کتاب در جهان با
 در غده زمانه غمناک نیست هر خط از او بگویند تنهایی
 صدرا حقیقت و هر کس با پیغمبر بوده اند که حق در مصالح بود
 جمعیت است حضرت ایشان از ادب ای حال شایسته کمال از دغدغه حق
 و جذب حجت فایده اهل ایشان بوده است و کمال شرف از لوازم
 فطرت و طبع ایشان در اوایل حال که بکلی حجت صوری نبود بلکه
 جمله امکانی صورت گرفتاری میسر شد از آفتاب این معنی بخروند
 و بعد قوت و امکان افضای نموده و اگر بنا بر غلبه حق میسند
 حجت انجلی باز لال شوق مشغول طایر شری از طاعت خلق
 و انکار مردم غبار میسند بر ایشان و از شغل اهل ایشان ارجح بود
 کارهای عشق جو یافت و هر سو عالی از فی انکار و بیجا و کارهای
 و غرض و زان است ایشان درین معنی در نهایت کمال و خارج
 اندیشه حیا بود آنکه ملک عاشقی بی بدلم و شرمه و
 بیباک بازی علم پاکساده از لایق علم و علم تنها در نظر
 قبله گاه اندم نشناخت در ایشان این مردم و غده ضعیف
 روحانست از وسوسه فطرتا فیهان تنقص و حصول در و در

نماند



نه اندیش خوش دلی و راحت غرض از عشق تو ام عشق در دو عالم
 و در دین فلک اسباب نعمت است اما طایفه که سیرت من بگویند
 اندک کام از مقتضیات تو ان شویانی جویند و خط نصایق را بیغ و جالی
 گویند از محبت عشق و عاشق برورند عشق از کمال سل دم بودی
 آواز عشق در جهان کم بودی و کثرت عشق بودی هر کس که
 سر و قوت عاقل عالم بودی موی که بماند در عشق تمام خوانده بمانی پس
 عشق تمام کشتایشان در عرم عشق تمام بود است برایشان سخن
 عشق تمام و علامت عشق شوقان و کداحان است و در حفظ خطرات
 نفس و جوار خود حق طلب رحمت و اندیشه حصول او کی را محبوب
 از هر ای نفس است معنوقه کشت ز کامها عاقل من
 گفتند که در عاشقی لایق من وصال است ازین کام تو هستی آید
 تو عاشقی کام نویس بر عاشقین محبت کس که از محبت تعلق کس و
 خواست و خواست محبوب گردد به با عشق تو ام جوانان است و
 باش بوزند جهان خارج نفس خواهد بود تو معنوق و دانه و دانه
 جای از تو میان ترا خواست و پس و شکست که محکم این محبت
 فی الحقیقه جاذبه سر از لبت و شکسته این عشق از محبوب بیایم
 پس که در عالم صورت شعلنی این عشق و محبت صوری محبت کمالی کرد و
 صادق را شایسته معنی و عارفه معنی بدینا جان عاشق خون بود
 از آرزوی طبع پاک و امن معنوق اگر لایق دار و درج پاک
 روزی حضرت ایشان علیه الرحم و الرضوان پیغمبر بوده اند که در اوایل
 حال چون تعلق خاطر بعضی از مردم جمیع کونیه بود و آرام نفس محبت
 هر قمتی شد جانب خاطر از صورت ضایع متعلق حال می بود و تا بل
 مرا حاضری صورت و می میسند و درین حال با جنون عامری موافق
 بوده اند که شغلی بیک ملک و پیغمبر بوده اند که روزی در آنرا روضه

ساختن چون نوبت دست شستن رسید دست خود را دست انگه
 تعلق خاطر بود یا فتنه چون این معنی مسطور گوشت آنچه حضرت سادات
 علی علیه السلام پس میفرموده اند که یزدید پادشاه و اشرار و بدعت ساز
 بود و کرده اند در مثل این حال بوده باشد میفرموده اند که در این
 علیه محبت میل خاطر بر وصل ضروری و غریب مکانی نمی بود بلکه چون
 اتفاق ملاقات افتادی رود میل بقاء و الفت می افتاد از
 لوازم محبت است چه در حق چه در باطن زیرا که حقیقت محبت
 موطا است و معجم هم بر یکبار وادی را حاصل می است که شوق
 بهر چیز که شود و محبت بهر چه کار و در یکسان کبر و بنابین طریق
 و درین راه محبت سیردن هر چند با سوگویند فایده یافتن محبت
 اما بشود آنکه در وی نامه و از وی درگذرد دل فارغ از دروغ و دل
 نمی درددل و در آن کجاست ز عالم رویت آورد در غم عشق
 که بخت عالم خوش عالم عشق غم عشق از دو عالم کم مبادا
 دل بی عشق در عالم مبادا اسیر عشق شو کار و ده بانی
 غمش سینه نه تاشا و پاشی نمی شفت و بهر کشتنی
 و کرا اسیر و کی وجود برستی اگر بخون نمی زین جام خورستی
 که او را در دو عالم نام بردی تناب از عشق رخ کر چه مجاز است
 که از بهر حقیقت کار سار است بلوغ اهل الف با تا نخواسته
 ز قرآن درس خواندن کی تواند و حضرت ایشان در نهایت عالی بانی
 نیز برده هستند و میفرمودند که روشن ما بهر حق محبت افتاد است
 بخدا که تا بودیم درین دیر بهر عاشق بودیم سبک سیر
 جو دایه مشکین را نماند و ده شمع عاشق نا فکرم بریده
 جو دایه بر لبستان نهاد و نت ز فو بخواری عشقم شیر داده است
 اگر چه موی من اکنون جویبار بنوشان ذوق شیرم در حیرت

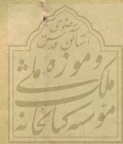
بهری



بهری جوانی نیست چون عشق و در بر من و دادم این عشق
 که جانی من شدی در عاشق بهر سبک روی کن و در عاشق بهر
 کسی که لذت عشق یافت و عاشقانی شوق عشق می ننو اند
 لذت عشق میوز رفت مرا در کردی عشق میگوید جان میهمانند
 و در بعضی اوقات سخن گفت ازین طایفه لغات می خنری می گوید
 و در مجلس ششم که از نگاه کردن ساد و بیان نگاه میداشتند چه
 هر چند که عارف کامل و اصل بعد از تحقق محبت ازلی و اتصال کبیر
 لم زلی در هر چه بگردی یک پند و هر چه در آویز و هر یک چیز بخوید
 شک نیست که شانه حال مطلق می حجاب و برده صواب الدو
 الطف خواهد بود رفت آنکه بقبله بتان روی آرم حرفم
 نشان بلوغ دل بکایم اینک حال ها و بیانی دارم حبیبی
 که نه جاودان از تو بزارم ربی آمد سحران دلبر خوش جانان
 گفت ز تو بر خاطر من ابر کز آن شرم با دامن بسوی کز
 باشم تو نبی چشم بسوی میگردان میفرمودند که خطاط این طایفه
 و بال ذکا است و احترام ازین جماعت واجب جنبش می یافت
 ایک و صحبت الاهدات و این بنا بر آنست که عدم تفرق را درین
 موقوف است بر طاعتی غایت غالب و فوقی پس غلبه و کسی را که
 برین طریق گرفتاری می بود بروی بحب باطن انکاری داشتند
 غریزی ازینان برسد جو طبع است از دوام را فیه کمال شود
 تواند که نشتر بشی خاطر برین معنی بردارند و فرموده اند این کس
 از مرتبه نفس گذشته و از معقنات طبع برداشته تواند و
 الا این معنی از وی سرمد که احتمالت می فرموده اند کسی که از بهر
 وحدت جانشینی یافته از محبت ساد و دایان زد دست از تمسک و توفیق
 محبت ایشان گرفتاری کرد و دایان حال بر طاعت است

از شمع بنای جن است و از اصل بی بهره ماندن ربانی
 رفتم تنهای کل آن شمع طراز چون دیدمان کلمه گفتند
 من اصل و کلماتی من نفع من اند از اصل چراغ بی لای باز
 زده از لطف قد صباست هفتی و ز سلسله زلف بخود چکنی
 از هر طری حال مطلق تابان ای چرخ از من میفید چکنی
 میفمودند نوازند بود و در بعضی اوقات انعقاد و محبت و رست
 دید و صورت گرفتار روی نماید و حکم مثل بعد اصل و انوار
 قطره الحکم این محبت معنی شود محبت احمق یعنی این محبت
 از صورت مجازی کشته محبوب صفتی کرد و ربانی کرد
 بس که کبد روی خوبان طراز و افتاد از داغ عشق و سوز
 در مجلس عشق و ذوق شد حرم راز نوشیدی صفت از جام
 در نهایت احوال و آخر اوقات که بنوع یوسف و زلیخا شغلی
 نموده فرمودند که خاطر را از انخاب عظیم بهیوشیت خیال کرد
 در خارج و جود کی کانی ریم و در آن اوقات انار حقت
 و حرارت باطنی این ظاهر میشود چنانچه خود نوبت شمع
 فرموده اند بطریق محبت و در آن معالیه سبالتی بود
 و با تداومی این خیمه چنانچه سازنده و معنی می نماید و این شان
 از آن حال بازی آمده از خون بدد مای اینجاست متعاقب شدند
 با وجود آنکه قبل از آن در او سماع مژده می بودند میبوموند
 که تا کس خود را باز نکرد و از آن حال که دوازده بر دوازده
 سماع تواند کرد و تفریق معنی که از هر هست این نشان پذیرم
 منتخب و معنی بودم تا که روزی فرمودند که ما را حاجتی دست
 داد و کیفیت روی نمود که دفع دی خبر سماع میسر نبود
 این نشان علی الرغم و الرضوان و ایم الاوقات شغل شویم

بیدار نشسته



بیدار نشسته اند و اندیشه بران می کاشند چه در او اهل حال
 وجه در برابر او قنات است که ادا و قنات معروف میکند
 چون عشق غالب شود و شوق مستولی گردد عاشق از تاب
 شگوب پرواز در روی در بادی بهیم آروغ شوق بر غمز و
 وانش دل شعله انگیزد و آبک دیده گویان برود و از ترافش
 دل بریان نسکین نگردد و براندیشه قرب و رحمت مایه و نه
 آرزوی مشایه جالی با ویدار میبوش آرای و نه از روی تنگ
 کانی بهتوار در مقام بحر و اضطرار قرار گیرد و نسکین این حال و
 دفع جهنم طالع خرمسب مقال و گفت و گویی احوال میرنگردد
 اینجا است که نشاء عشق و ده غمز شوق عاشق در او ای اندیشه
 شوق و خیال عملی حال اندازد باز از سوز عشق و مودت اسرار
 شوق و محبت فضا پرواز از حدک خود میوی سوره های بیایم
 تا دهم یکدم برون در دودل انگار غولش و همچنان عارف
 اکاه و در عارف وصال الزنا کاه راه باید و از وحدت خبر یافته
 و از تصور رکن بر دانه عاشق در سطوات نور وصال و ی
 میبملک شود و دل در غلبات شوق و ی شوقی کرد و سوار
 معانی قیب و سرنگات لاریب برون می ریزد و در وقت این
 چنانش در و ریزد حباب مومنت جوش زده و در بای اقبال
 سرج انگیزد هیچ چیز نسکین نگردد و هیچ وجه قرار نگیرد و در
 بر بکدر نظن و بیان نعد تا لیسنگان از غزوه حیات بختدیم
 فراهم از جهنم یکدم انگار نکت مایه عزت سویی و لهای ناست
 اما چون اظهار معانی و اسرار از ادب این طایفه برزگوار گردد
 و انشاء نکات قیبی درین طریق عینی تصور باز گوید غیرت عشق

جایی لب بپند ورنه بر حاشیای دغم حدیثی بهداد آورم و
 لب شاقب سر بپوشند از حضور ترغیب و بیابان
 ترکیب بطریق مجاز و کسوفاره مجازی ساخته بر چهره می ریت
 ابتکار معانی و سرور مدلول سازد و تاز از نظر غیر معقول
 و مایه بابت شعر حجاب هر چه ابرار بود ریش بر می سار
 حال آن بر کوار بس شعر و شاعری که الحقیقه ساز مفضل
 کمال ایشان بود درم از فضل و کمال ایشان بدستند
 حاشا و غر حاشا حقیقت شعر اندیشه و قبالت است انجا
 که کمال ایشان بود و چنان راجه بحال فیه پیش از آن که بخاک
 پوسید است آن درج ایشان حضرت ایشان علیه السلام
 بر سر مژده می بود که این بر نه از شو که ایشان داشت
 مکر و حقیق و بی نامل عین میسر کرد و این شانی مرتبه کمال
 و شایسته بحیث حالت تا آنکه بشرف ملازمت ایشان
 شرف شدم معلوم شد که سخی از اشغال بلکه هیچ و اقیصا
 و حادثه از وقایع و حوادث روزگار مانع شغل باطنی
 نمی شود و هیچ لغافاتی در حال بدین امور کسوفال می نماید
 تا آنکه در اطف زانی از ساعات شب و روز بلا تکلف
 و تعلل گفته میشود بلکه خوش وقت کسی که می درین چخانه
 از محروم و سبک نشد از چنانچه صمد ار اگر هست شود عالم هست
 واقف نشود که هست عالم ماند فقیر روزی پیش ایشان درم
 و از اختلاط خلق عسکارت آغاز کرد و فرمود خلق خدا را از
 عالم بیرون می توان کرد و چنانکه می باید نیست که خلق خدا را
 بدین کس دست بگرفت باشد و در آن حین بکتاب نجات
 الا پس بودند فرموده که یک صفی با و صغیر نوشته میشود و بعد

بنوشته



بنوشته نیست بلکه طریق عادت جاری شود و فرمودند
 بعضی از اکابر قدس اندکمال اسرار هم فرموده اند
 که مکمل با شغل باطنی هیچ مدنی نشود و این سخن غریب است
 حضرت ایشان را تفصیل علوم کتب معارف و زانرا بر کمال
 عشق و شغل شلو و مشغولی بوده است کیفیت مطالعات و توفیق
 مباحثه و تعلیم ایشان بر مولی و معینان ملک است و این
 امر مشهور و مفقور بوده است ایام تعطیل ایشان به خارج
 مال و آسودگی می گذشت و طبع دراک با نه بشه های دیگر
 می پرداختند و در ایام تحصیل که متوجه همه درس کتب
 می شده اند بسیار می بود که جوئی یکی از هم بقیان می گفته
 اند و خطاطی کرده اند و چون بدینس حاضر می شده اند
 بر همه غالب می بوده اند و جمیع اوقات تحصیل ایشان
 اندک و محصور بوده است و صفت دانشمندی و مجری آن
 در علوم حقیقی و رسمی از اصول و خروج معروف و مشهور
 در نهایت حال که حدت بسیار تارک بوده اند چون از بی
 باطنی و در بیان آید بی نقایات آن حاضر می شد و تفرقا
 می فرمودند و بر وجهی که توهم آن می شد که این مرتبه از حد
 خارج است یکی از دانشمندان ماورا النهر را مسئله مشکل
 بوده است در علم هست که وی بآن مشهور بوده و در وقت
 همارا قی داشته تا قی برین منوال بوده است و مشکل و
 از هیچ مرحله می گذشته تا آنکه بعین حضرت ایشان رسیده
 است و از ایشان استفاده نموده و ایشان عمل شده و
 کرده اند آن در کوار می گفته است که از آن روز معلوم
 شده است که نفس نویسی موجود بود و است و این کتاب را

که مشغولی بطریق فواجکان محفوظ آن نوع که حضرت ایشان
 مشغول می نمودند معذوق و مقوی قوت بدر که است روزی ۴۱
 می نمودند اول جراح روشن می باید کرد بعد از آن مطالعه
 مشغول شدن یعنی مصباح روح انسانی از تزلزل و کج
 آمال و امانی محفوظ باید داشت تا جراح اسب از بر توفد
 پدایت در کرد و وسبب ظهور امور گردد و می نمودند که کمال
 است که هرگز یک خطای اندیشه نبوده ایم در ایام فراغت
 خاطر و غیر آن میخیزد بودند کسی که بوی می رست طبیعت
 و رغبت حلق و سبب و کمال اعتدال بود و لهذا افضل و علاه
 زمان طبع ایشان را معیار و میزان بساخته بودند و خلقت
 رای ایشان پرورفته و اتمالات منکرة گشتار و بی اثر
 از حقیقت بدال اعتدال است در مصنفات حضرت ایشان
 کم پیدا می شد و فقیر کا که کاهی سخنان این طایفه هم بصرف
 و بعیرت روشن می ساخت و بطلان آن مشغول می نمود و بعضی
 سخنان که تعلق بدوق و وجدان درشت بان می رسید
 اما برکت بعینت و توفیر ایشان فهم میکردم مقدار لذت
 عظیم و دوق قوی می شد و چون دغدغه در خاطر افتادگی
 که عبارت از ادوای آن فایز بود حضرت ایشان آن معنی را
 در یافته و منت رویا داشتند و نوع آن دغدغه میکردند و
 بنور فراست خاطر را بنیابت رومی بافتند و از بساری
 عزیزان در باب اطلاع ایشان حکایت مشغول است بفر
 نیابان بنیابت برین می بودم و مختلط احوال خود
 معذرا مکان می نمودم حال رسول اند صلی الله علیه و آله و سلم انصاف
 فرات المومن فانه بنظر بنور اده مطالعه هر کتاب که مشغول
 بودند

مودند بفران رجوع می نمودند و حکم العلم نقطه کنز را بجا بیاورد
 اولاً با تبحر مقصود است انفعال می نمودند و می رسید که بنظر
 حضرت ایشان در می آمد با سخن می را غماز نقل مسلم
 دیگر می کردند و می نمودند تا سخن را بقطع و شش می رسانیم
 نقل مسلم دیگر می گفتم روزی سخن از راستاوان و معلمان
 ایشان در میان افتاد و فرمودند ما بحقیقت سار و بدر خودیم
 که زبان از وی اموستیم چنان معلوم که حرف می گویش در کردار
 بودند بعد از آن در عقلی و معارف یعنی حضرت ایشان را چندین
 احتیاج بخبر می شده و چون خبر آید اند مولانا چندین نام
 مردی بوده است و یکی در علم عرب مایر بوده است و در
 شهرت تمام و رفته حضرت ایشان را دغدغه مطالعه مختصر
 شده است چون بدر پس وی حاضر شده اند جمیع بقرآن میخوانند
 شرح مفصل و مطول مشغول بوده اند حضرت ایشان در
 رسته او فهم آن بافته اند و مطالعه مطول عاشق بر در قفس اند
 و بعد از آن بدر پس مولانا خواج علی حسینی که از اعاظم فضلا
 روزگار بوده اند و رفته می نمودند اند که در طریق مطالعه
 بی شغل بود اما قریب بچهل روز از وی سستی توانستی شد
 بعد از آن بدر پس محمد جعفری که از افاضل باستان زبان
 فو و بوده رسیده اند که مدتی بدر پس وی در قفس از وی دو
 سستی نشدید علم بعد از آن در سرتیبت قاضی راوم که از
 محققان عصر بوده ای رفته اند در ملاقات اول ساجده واقع
 شده است و در طول آنجا میده بالا فرجانی پس ایشان آمده
 حضرت ایشان را و انجای توفیق دل و تعلق بصورت آنکه کل
 احوال خاطر دست داد و داشت عزیمت از جانب هر یک

بصوب سرخند یافته اند جنبه ی سکن اینجا بوده و در آنجا یک
 فضیلت و کالی نموده اما تا آنکه سخی زینت بلکه صیقل
 اقبال از آن قی و لیکال و الا فضل و از مرق چون لم یل
 ولا یزال طالع کشته چون رخسار خورشید رخا و لغو
 و زبده روزان از آن فروزان کشته با زار زوی نوید یوب
 وصال که حضرت ایشان را خاطر از مفارقت و راحت و
 دوری نمانده است خدمت قدوة العباد الکمال
 اسوة الکبرار العارفین الموجه الی الله بالکلیه الی الله
 الحلیه سواد المله و الدین الکاشمی قدس الله تعالی سره راه
 در واقع دیده اند که پیش پیش شده که فرموده اند و در
 کیر که بزرگ بود دبی معنونه زود از یکده ام ملک تعالی
 و از وی عشق تعالی مال مال از دور سر خوش شد فانی
 بر دشته افعال تقاضای وصال ز سحر طایفه که در
 که درین عالمه ها و در ارام نمیکرد سبب آن هر نور که
 تو درین عکله چون عروک با نیکو کس از دل نبرد فانی که یک
 از آن دل بران شده هان ده که از نیست کردن
 بر آید چون حضرت عشق سبحانه و تعالی خواهد که نده را از کف
 و عنایت بی علت بود و نواز در مانده با بی دل از قیاب
 کل پرواز و بکلیه تقاضای وفق عادت و سبب از او سبب
 انکیز و دهم از ساز و سبب فعل و اجهان هم بر و غیر نشان
 شوند و بهره وی از تحت استار عوالمی در نشان کرد و آتش
 سر و حدت فروزان کشته که در است ظهور کثرت چو
 ساز و عاشقانه و قدیم از سبب خنده و از نقد غیر
 دوی در با ویر شوق و طلب اند و دل از غنچه راحت تهنیت

و از بوی



و از سیر لذت در دگر یافته بیابان محبت و اندوختن
 سکنش هیچ چیز فرو نیاید چشم موت بر من کشید تا از کینا
 پستی پستی رو در فرای رنفت و بیستی ارد و لذت سر
 و حدتش از خود بر باید و رنگ ظهور که نقش از دل بر آید
 بعینش عا و مدانی و مشرت و دو بهای محقق کرد و بلکه غفل
 خیال در نقد شود و ی مستلک شود که نه عینش و اند بر سرور
 ای دلت را بکف شوق زمام سیر عاشق شود از شوق تمام
 شوق اگر قایم را بست لست کعبه وصل نیابت شود
 شوق غلاب دل دور است حاذب خاطر هموار است
 شوق که تاه کند راه دراز بر رخ و دهب بند و در آن
 چون زنده شعله شوق از دل نشود کشته بعد در باب
 یز که سبکین ویت دست رس آن شوق است بیوا پیش
 صدق باید که شود شوق در با تا مقصود شود راه غایب
 شوق صادق جو شود مجل بود کعبه وصل کند منزل مرو
 هیچ مانع نکند در راه تا بدان کعبه کند منزل نگاه
 بلکه سدا و جوار عیش افکن در ره مقصود و حال
 کشی راضی بهم بر یکین رخت مستی پیش بد را فکند
 چون دران موج زده شود افتشش مایه مقصود و لب
 حضرت ایشان را علیه الرحم و الرحمن ازین واقع تا بر بلخ
 و وعدغه عظیم در ظاهر افتاده است از تمام صدق و شوق
 قدم را دردت را گرفته میان توجه بجانب خراسان یافته اند
 و محبت حضرت مخدوم را قدس سره در یافته و با بی
 دیدیم بری که زبانی جوج کبود چون او دگر یابد پاک نبود
 بود آینه که عکس نورشید وجود جاوید در بصیرت اهل نبود
 خلب الکبر که اوی بر خن بود خبر که در حق ز قید آن مطلق بود

طوطی که دغام وادی نغمه را در طبعش عشق بسوزد بود و
 باندگ فرصتی بقدیم صدق نیت و صلوس طوبی طریق ارادت
 سپرده اند ایشان را شوق قوی بود که طبع عظیم دست داده است
 چنانچه یکی روز رکبان که در آن طریق رفیق ایشان بود مخبر و
 متعجب می بود است میفرمود که طوبی خواجگان و کسان
 اسرار هم حضرت بنی را عجب زود در بود حضرت مخدوم
 و حرم قدس الله تعالی سپرده بودند در مسجد جامع بیراه که
 قریب کس ایشان بود است با فقیران می نشستند اند
 و با محبت می داشتند و حضرت ایشان را مکرر مکرار از آن
 جان بوده است بر نسبت که میگفتند اند میفرمودند این
 مرد را عجب قابلی است فریفته و پیوسته بیندایم و بر آنچه
 بیک آدم در روز اول که صحبت حضرت مخدوم قدس سره
 رسیده اند میفرموده اند که شاه بازی بیک با آنها نشست
 ایشان علمه الرحمه الرمضان در طریقه راه و سبب حضرت
 خواجیه بزرگ خواجیهها اکبر و الدین المومنین نشسته
 تعالی سرده در دست میگردد و حضرت مخدوم قدس سره
 که حضرت ایشان نسبت از آن حضرت گرفته اند نسبت از
 مولانا قاضی شمس و نسبت اند قدس سره و صفی خدمت مولانا
 نسبت از حضرت خواجیه علمه الدین عطار قدس سره که فرمود
 خواجیه بزرگ روح الله روحه و افاض علی العالمین متوجه نموده
 حضرت ایشان علمه الرحمه والرضوان در ابتدا مشغول باین سخن
 ریاضت بی استیلا اختیار کرده بودند اند از خلق بغایت
 متوکل می بوده اند بدین نشانه خود را زودم بر آن نشسته
 بوده اند و تنها بسری برده اند بعد از آنکه بیان خلق در آمدند
 طوبی مجاورده و اسبند کماله حضرت ایشان را از خاطر فرست

لوده رست



بوده است و الله العالی ما نویسه خوشی گفته میفرمودند نتایج
 ان الفاظ با طبعی آمد در افرای اوقات ایشان را چند روز
 نموده است و کیفیت عظیم و ادست داده عنان توجه صوب
 کعبه بجانب قبله نموده اند با نویسنده اند انکار ایشان را اقامت
 شده و در خدمت حضرت مخدوم و شوق بسیار حضرت
 ایشان غالب گشته عنان عزیمت تا اقامه اند و صحبت حضرت
 ششانه گنجین صغیف نوا هم ای نایدار اقامه بدارم تو بعد از
 عجز و نیاز بر عهد که ارم مبارسته دراز چون نشسته بکشت می
 دانی که بهری که بود و باره خوشی کاشش ره چرخ بر غم غلظت انار
 و در درخشش به نیازی ما رسید خود را برسان باید و بوارش
 میفرموده اند که در این ایام غلظت این طبعی انوار از طاعت
 بنی ان متوجه گشته بطبعی که حضرت مخدوم با ان اشاره
 فرموده بودند مشغول می نمودیم میفرمودند که بر کشف و کرامت
 افتاد و وی نیست و هیچ کرامت به ایشان نیست که فقر از او محبت
 دو لکنه ان تا به وجدی دست دهد و از خود زمانی و از نیت
 نادان که بدید و عوی از دست بوی آن که که زیر پای او بخت نشی
 کری بخوری زجام اجاش با زان از نشیوه چشم مست او نشی
 روی از حضرت ایشان رسیده شنید که بعضی ازین طایفه را که عوام
 مشکف می شود و بر بعضی دیگر بخمی می ماند سرورین چه بود و مانند
 فرمودند که طوبی سلوک و نوع است یکی طوبی سبیل و تربیت
 که ساک بهمان دای زول کرده نموده نماید و درین طریق عبود
 بر عوام مندرست و دیگر طوبی و جسم حاصل است که طوبی طایفه
 مات قدس سره و ساک این طوبی را قبل جانش داشتند
 و در اظهار سیر و غیره از این طایفه مرکب عوام را نیست

دیدار

میفرمودند و در میان حال نشیمنی قوی غالب و کفیی عظیم متوال
 درین حال قصه ایوسید خوانند که در سوره غافر میگردید که در حق
 بدوش و بی رفقه بود و وی از نسبت خود بیرون مانده و در خود
 همان کینه نسبت مشاهده میکرد و میگویم و گاهی بر دلم که اگر نشانی از
 دست دید میفرمودند نسبت نگردد و ناگاه غلبتی وارفتند و این
 بود که در وسیع غم حمله آوردند و در نسبت بغیر واقع شده این
 معنی غایت نشان دادند که این میفرموده اند که این واقع نیست
 و آنچه که مقدارن همین آوای نشان بکار نیاید حضرت ایشان
 علیه السلام و از همان بر هر هیچ نفس از نشانی غالی می بود
 و حال لا یابهم بخاره و لا یبع من و کذا و کذا موافق حال ایشان بود
 بظاهر جلالت و بیاطان با حق سبحانه تعالی هیچ چیز از خدا و دست
 و وفای بی غش و جور و خود را نشان تعریف نتوانستند و در باب
 تعریف سخنان شور انگیزند و غلبه شریف ایشان می آوردند
 و در تحت اعتبار و ملا حظ می آمد و اگر در آدمی کما بر حق الحاقه بیست
 زنی حاقی گفت و گوی بسیار میکردند حضرت ایشان غایب
 بان بود و تشنه بجه میفرمودند و در نشانی نقل این سخنان حاضر
 بود و بزرگ از اینجا انتقال معصوم و حقیقی میتوان کرد و ربانی
 سرشته دولت بی برادر گفتند و این عمر کرمی خسارت گذار
 و این همه جایا تمکس در میان میدانند و تهنه چشم دل جانب یار
 میفرمودند که در نشانی نسبت را اجمال باید ساخت و بغیر بقدر
 ضرورت بود و نسبت این نسبت شریفه غایت لطیف است و ویرا
 حدی مضبوط و وقتی چنین نسبت بخودی ابرو و لب میگرد و و گاه
 در وقتی که شخص مترقی نسبت ظاهر نشود و بر کما که در نسبت
 قوی می شود و در جعب و لب و می باید کرد و ملا حظ بود که چه چیز

معنی بیان



معنی بیان شده و بدفع این مشغول گشت غایت مطلوب و نهایت
 مقصود و این دو چیز است یکی دوام اسبابی غایت حق تعالی که در
 هیچ وقت از اوقات غفلت روی نیاید و دیگر مشاهده و حدیث
 در کثرت که معرفت تفصیل است و حضرت ایشان را خاطر این
 معنی مایل نبود و از طریق اجمال میفرمودند که هرگاه که خود راه
 در مرتبه اجمال میگردیم مخلوط میگردیم و کیفیت غری دست می
 غنای کما میگردیم که از زمین جدا شده اند و پای زمین نمی رسد
 میفرمودند که معنی وحدت و وحدتی توحید فیان غالب شده است
 و هیچ وی را از خود ممکن می دانیم و درین هیچ اعتباری نیست هیچ
 چیز قبل این در خاطر نیاید این معنی بعضی گرفته است و در باب
 نشانی و الایات الله میفرمودند که مبدء توحید حق تعالی است و
 در ادیان سابق تیر بوده است و بسیاری از آیات قرآنی را
 اگر تاویل نکنند برین معنی و ال است و از بعضی آیه و احادیث
 در عنوان اند تعالی علیه السلام و این باب حکایات متقولات
 و احوال مشایخ طریقت درین معنی تشاف و کثرت بعضی افشای
 این معنی کرده اند و بعضی در ستر و احتیاطی ان کوشیده بعضی
 ساکت و متروک می بوده اند و اندک ازین طایفه فی این معنی
 کرده اند میفرمودند که در بسیاری حال درین سبیل متروک و از زیاده
 و بی توجهی می بودیم تا که این سبیل را و کلام حضرت خواص
 محمد باقر قدس الله تعالی علیه یا فیم خفا از قید و حجت غایت
 و باند نشانی نشان میفرمودند و بعد از کثرت از وحدت بعضی
 توحید دیگر در تحت اندیشه می آید این سبیل هیچ معنی از اوصاف
 و هیچ حکمی از احکامی مستقیم مخالف نیست و قریه کثرتی این معنی
 کرده اند فی راسخه با وی داشته اند که بان معنی می گرد و

و دلیل بر نفی و نفی دلیل و بر نفی تعارض عبارت ایشان از کلام
 میگوید که باقی از دانشندان که از این طایفه بودند یعنی در
 معنی و اربعه شکست بمقدامی می نمود که بقانون علوم رسمی
 مندرج بود میسر بودند که این مبدء را برهان عقلی ثابت می توان
 کرد اگر تعارض در میان آنجا می بود که نفی این معنی کرده اند اکثر
 از آن قبیل اند که میفرمودند و محمول را تصور کرده نفی حکم میکنند اگر امام
 عزالی که از جمله فاضلین بود حدیث وجود است متافری بود از شیخ
 محی الدین اعراقی که سه سده سخنان وی می گفت و درین معنی حوی
 تمام میکرد و توضیح و تنقیح بلیغ می نمود و فقهاء الله را بهیچ وجه
 الصدیق میسر نموده که باقی بر تنوید و رانی در باب تصوف
 آن بود که مبادی حال که در سخنان این طایفه مشهور گردید
 فهم متعاضد از تحت عبارات ایشان عبارت شکل بود و ذکر ویم
 گوگرد این باب مقصود گردد و مقامه قوم بروهی کرده که مردم
 سهولت کم کنند جمیع تعارضات آن درین موجب این نیست
 و متعاضد این است معصوم و مقبول و شتمانی است بیست
 ترکیب و تنقیح الفاظ و عبارات و تلخیص معانی و مقامه و سبیل
 وقایع و نکات و توضیح اسرار و صفیات بهیچ وجه
 بایشان درین معنی بهام نیست و این حق تعالی است از آن
 برین قوم بزرگوار قدس الله تعالی اسرار هم بکلام هر چه بخواهند
 ایشان بحدیث تحریر بدو فرستاده همان حال دارد و میفهمند
 که از سخنان ایشان معانی چون بعضی از سخنان اشیاء
 که با بعد از وقت تفکر در دریافت و می تحقیق نمی توانند بلکه
 طریق دریافت و می طهارت ظاهر است که عبارت از استغفار
 بر عهد و شریعه است و اعمال آلات قوای ظاهری و باطنی

در اینجا



در اینجا از برای تخلیقه و اعراض از غلافان و طهارت باطنی
 که عبارت از تخلیق و توجه ماسوی است و تلخیص دل از
 غیر حق سبحانه و تعالی و منزه بودن تا از مدار فاضل
 آنچه بخل میسر نگردد و در رعایت سخن و اظهار شرف
 و رسوم و ادب طریقت مستقیم احوال بودن با لطیف
 و بهیچ وجه کس را از اطلاع نمی یابفت و کرامت غیر
 عده خاصه در احوال و اعمال است بریدن در هوا و رفتن بر
 روی آب و آنها و امثال آنها کرامت عبادت و نزد این
 طایفه او را اعتبار می نمود و این طایفه با آن که
 بر طایفه بی نوع کرامت داشتند و اندک زیارت و مراقبت
 زاده الله تعالی نشود و دیگر نارسیده اند از اخلاق این طایفه
 بخلاف طایفه و با آن که نفس بودند از شبهه تحریر بودند در خارج
 سلاطین از شدت جزای حاضر داشت بقدر ضرورت دست میزدند
 میسر نموده که هرگاه که شل بن اوی و ارفع میشد که دست آن
 روز بانی می ماند که در حضرت ایشان از آن جنس چیزی حاضر
 داشت در اکثر اوقات از برای ایشان طعام دیگری آوردند بر
 و بهیچ وجه که اهل مجلس برانگاه می نشاند و مکانی بر دست می
 در مجلس حضرت ایشان بکفایت فلان در ویش از اهل الله
 بوده است و دوده بخورده است بگوشتها و زوی حضرت
 ایشان آن بود که در حقین میکردند ساعتی با جماعت
 مجالست میکردند و چون از مجلس بر می خاستند ساعتی طریقه
 مهوده این طایفه ششلی می نمودند میفرمودند که منشی از جواب
 ششلی باین طایفه هم است تا برکت آن تمام نباشد
 بعد از این فروع آن ششلی است زحمتی بدو ختمند در اوایل حال

بستر است اندک بوده است و چون بیدار میگشت اند نماز و
 مراقبه مشغول می بود اند نماز و اما آخر اوقات در نشست
 احوال لازم در نشسته بوده اند برکت شش سوخته نام دور
 میرسد و از برای نماز با دعا و وضو میکردند و چون نماز تمام
 می شد مراقبه می نمودند تا بهنگامی که اخلاص سر و وادی
 ملت می شد و در اوقات دیگر مراقبه و تضرع و معالعه
 مشغول می نمودند و گاه بحسب تشنگی خاطر آمدند و مردم بیرون
 می بردند و طلب می کردند حضرت ایشان علی الرحمه و الرضای
 برین تشنگی بود نظر الهی سبحانه و تعالی و طهر و عابا
 قیامی است که گشاده می پوشیدند نه در زیر لباس می نمودند
 بهر صورت که بر می آمدند و حبیب و دلگش بود گاه قیام می نمودند
 و گاه حبه و گاه علاقه عامه داشتند بدل نمادند گاه بی حجاب
 و بکسات ایشان نهش آید بپندید و بواسطه تکلیف ایشان
 بغایت خایب بود لطایف و سخنان مشوق الیک سرایم نمود
 و مطالب بسیار میکرد و نظری بر زبان حضرت خواهر می زد و فرمود
 بهما الحق و الدین و سلسله تعالی سوره میگشت بیان عالی
 ایشان است برین بود و ولی را زنجنت و ان یعنی
 که خود وی او بر منی دل بود و گزید دوم اندک مجلس می نشست
 به روزیستی خود بخوبی می باید سیران بود یعنی ولی الهی علم
 که در هیچ عضو او را کلمات بناید محبت حضرت ایشان را علیه
 الرحمه و الرضوان حاجتی بود عام که بر کس که صحبت ایشان
 میرسد از بهر غرض و اندوهی که می داشت آن بغی و اندوه
 مرتفع می شد و بفرح و انبساط مبدل میگشت هر کس که ملاقات
 حضرت ایشان می آمد و در وضع و خواره می شد و بوی می شنیدند

و بوقت



و بوقت دیگر دانه اول و بی بر خیزد چنانچه بالا فرود میست
 درین معنی معنی معنی اوج می شد و سعی میکردند که می نشست
 در مجلس فروز نشسته با فروزین مردم در طعام خوردن
 شش می نشست و در خوردن غذا بی تکلف بود و در طعامها
 بی تکلف میل می نمودند لیکن علی که در وی شایه ریاب بودی از
 حضرت ایشان در صاف برین است اگر کس را در امور دنیوی محتاج
 می شدند امتیای که نه از شخص طلبت و وایه نفس بودی اما محتاج
 او را سبیل حقیر می کردند و اگر این قبل نبودی اصلا
 تکلف نمیکردند و بر این دست می یافت و از اعتقاد و
 انکار مردم بالکل فارغ بودند و از جهت جذب خواهر و صحبت ایشان
 این امری فرمودند و از او می شنیدند که فاضل آهوی جمعی که درین
 حضرت ایشان می بودند بنمایع مصروف می گشت در درون شهر
 بهرات در سبب ساخته اند در همان مدرسه و خانقاه دیگر و
 در ولایت جامع مسجد ساخته اند اکثر املاک را وقف مدرسه
 همانان که در حضرت ایشان است کرده اند و بی در مجلس
 حضرت ایشان می گشتند که فلان شخصی میگوید که فلان کار را
 خالصا اند کرده ام فرمودند که فلانان شخصی معنی اخلاص را تصور
 نکرده است فرمودند که حقیقت اخلاص کای بود وجود که عمل
 و عبادت الفت و عبادت از میان بر خیزد و عدت و نفع و
 دفع و ضرر الکل به از نظر نفع کرد و در وقت تنگی بفرج خود
 کرم حق سبحانه و تعالی بابت و میفرمودند کای از مفاصل
 لذت دست و پا اگر عاید نظر بآن لذت اندازد و متوجه
 آن کرد در حال رخت بندد زیرا که آن لذت مرتب بر لذت
 حضرت حق سبحانه و تعالی بود و چون بآن لذت مشغول نیست
 عاید آن نشاند عاید حق سبحانه از جمله آداب حضرت ایشان بود

احتمال بود در امور ظاهری و معانی رسی تا نوانستنی با و بی
 برادر کتاب همی با اختیار کاری نیستند اوصاف حید و اهل
 بسندیده جس طاقان با و دم و لطافت و نازک اطوار
 حضرت ایشان علی الاحرار و الصوابان فوق آن بود که در تحت
 اندیشه و خیال در آید اگر کسی بجز در طریق رسی و اطوار عملی
 حضرت ایشان متحقق بودی و بر آسان فعل بسندیده می بود
 حضرت ایشان علم الرحمن و الرحمن در محال پس سخن که بر
 ناکاه می نمودند که باران سعی کنند مار خود شخصی نیست و
 ایشان نیز در میان دخلی میکردند و جهت شجده خاطر کاهی سخن
 می نمودند سخن بگفته باران و عزیزان که با هم صحبت می دارند
 می باید که در یک دیگر فانی شوند و غلط خود را بیاورند که بگویند
 شخصی را مخاطب ساخته فرمودند تو دعوی هست میکنی و نیست
 منی وانی وانی دعوی نیست از نیست نیست در غفلت سخنان
 این طایفه و معارف و حقایق بر زبان مبارک ایشان بیگانه
 و بودی که از طریق این طایفه و معارف و حقایق بر زبان
 مبارک ایشان بیگانه نیست با و دی که از طریق این طایفه کلان
 بودند هر چند از ارباب فضل و کمال بودی از انشال این سخنان
 از حضرت ایشان ممکن نبود که ظاهر گردد و با بی
 حال غم و دست را به عالم نهی باید که نه دوست شمع این غم
 مرغ دل و بچشمه ما را رام فامیش که مرغ ارم ندیده
 بنابر حق سجانه و تواضع اهل حق از لوازم حضرت و عبادی
 خلق ایشان بود باطن با حق سجانه و در نهایت مرتبه
 ببار و انتفا و بظواهر با حق و در غایت درجه تواضع و انکسار
 تواضع باطن صورت نماز است حق سجانه را با بی
 بسختی نشین کنند بر آویس و در فعل که لایان تو بر ملک است

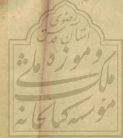
بسرود



سر بر در نهاده بود بخت سکرانه نیاز و بیکباری را
 ممکن از صفت انتقاد و نیستی از لوازم حقیقت و با نیست
 در حال عدم حجاج معنی و اگر ام و احسان حضرت حق سجانه
 باشد و نیاز به نیست بجز انتقاد نیست نه وصف نیاز که غنی
 من نیست پیوستنی من نیست احسان نیست بلکه بسیار که نیست
 عباد را غنی ظاهر شدن موجب فقر کرد و دین و صرف فنا
 و انتقاد را لایرم می باید دانست و از مقام غرور بکاست
 عیب بی مطلق گفت نه از روی تصور و غنا از برای طالب
 راه جز این نیست که فانیان بویست من ابوابها هر چند این غنا
 از حق بخت دانند ما را طلب و سار وادی را غنا
 بر حسب طلب کرم گری سبزه اینها نیست مانی کج نهان
 بر خلق الهان عیان و کج نهان را از خال الله مبارک و تنالی با الهان
 انتم الفقرا الی الله و الله هو العنی الحمید و هو نه و نیست
 بجز تواضع بر آید می باید که هر نظر یک در حضرت حق سجانه
 زیرا که مؤثر و غیر مؤثر نیست و محال الیه کل ولایت هر
 درین معنی از اسباب رده سازد و رانی
 لی و نه عشق تشنگان آب کند لی و نه کمال فکشان هر
 چنانکه کند غیر نیست کاری این ریس رده سبزه کند
 می باید که حاجت که حاجت خود را معنی نکند زیرا که حق کمال
 دل معال عباد عالم است اینجا بود که بنده محض عبودیت متحقق
 کرد و سلطان العارفین ابویزید بستانی قدس سره
 فرموده اند که حق تعالی گفت مرا این عیب جوی بخیز که مرا
 نباشد آن صفت دل و انتقاد است شمع خالی دین بگویند
 فرموده اند که بنده در هر نفسی می باید که ملاحظه دل و انتقاد

خود کند و بحق در دنیا بدگر باین دو صفت حضرت خواهر نماز الدن
 قدس سره روح فرموده اند که کارگر ازنده رنده راه نیاز و
 و علم صفت است فال سبیل رحمة الله تعالی علیه و اوام افتخار
 کل غیر و مفتاح کل و سبق فی الطریق القوم حضرت ایشان
 علیا الح و الرعدان تذلل و افتخار در لازم معلوم اند و فی
 در اوقات شغل بطریق این طایفه میفرمودند که اگر ناگاه بیتی
 ظاهر کرد و خود را حلاق ناپسندیده خود را فراموشی می باید
 کرد و یقین داشت که این در آینه وی ظاهر میکرد و دیگر آنست
 که خود را از برای خود مشد بد میکند و وی در میان شرف
 و تبارت آن بجایت غالب بود کسی که از عینی دنیا بی انگیزه
 بعضی داشت و چون صحبت شریف حضرت ایشان میرسید
 نسبت وی میکرد گفت تا از فاسق اگر بوی شستی می آید از محبت
 وی خوشحال می شد چه کسی که رحمت ما بجزیم فنا کند
 بهتر طاعتی که محبت و ریا کند میفرمودند و در اثر ز طریق
 این طایفه آنکس نیست که نظر چشم وی بر خود افتاده است
 و اگر این بعضی صریح است و آخر هرگاه اصل مقصود داشته
 سابق متوفی می بوده اند و از حال ایشان تعافیل میفرمودند
 یکی از خا ویم که وی را نسبت صورتی و معنوی بکفرت خواهر
 محبت الله و شکر بود و میگفتند که همان نسبت بخودی که مرا
 در محبت خواهر دست میداد و بی هیچ تفاوت در محبت
 ایشان دست میدادند و باینکه بگویم بود خارج در عقایق آگاهی
 و کنونی روزی در اول طلوع افتاب ملازمت حضرت قدس
 ایشان رفتیم و حضرت ایشان را بجایت بنظره و مشکفیه
 یافتیم فرمودند که در پیش چون بر فاسقیم گفت بوشند پی

بی تو مو



بی مرتع روی خود بخاطر که گشت که این بنا بر غفلت از حقیقت
 است و خصوصاً ختم و بنا بر مشغول گشتن و صحبت حالی
 که در آن دست و پا باز نموده بعد از فوت حضرت ایشان
 بظان این باقیم بیتی بعضی سخنان دیگر که از حضرت ایشان
 در اوقات شنیده بودیم و آن اینست که شنبی بجای در آینه
 گزارش و پیش از صاحب خلق حالت از حرف در صفت خلوت
 خورشید روایت کرده که بعضی و یقین بخاطر آنکه آن در عینی
 توحید تمام نیست بلکه معلوم است زیرا که هر یک از تافیلی
 مقضی فاعل و مفعول است و انفس فاعل و مفعول مساوی و یقین
 ان بلکه عبارت تمام اینست که گوید به یقین و یقین بزرگ می شود
 بصورت عبارت صور غیبات بهم الظاهر است و مقصود است
 معبود است بهم الباطن فهو سبحانه العاید و المعبود و السالک و الجود
 ساجد من عین سجد الظاهر و وجود باعتبار اسم الباطن
 و انشا و این آیه انا نقیضنا کذبنا و دل و قتا و معرون ما بکه
 مراد بعضی افتتاح دیده بعینت با بکه عاید عیاست من عین
 معینا اسمایه الاول و الباطن و این فتح را باین ازان گفت
 که نور توحید دانی در وی روشن و یقین است و آنچه نظایت
 هیچ گونه شکر نیست بخلاف افعال که از شهود و هر بعضی و
 یقین می شود که از آنچه است بکفرت ذات و عهد معنی
 لیقول که ما نقد من و نیک و ما تا از آنچه این معنی است
 که دست متقدم بر توحید افعال محبت زیرا که هر چه شکر است در
 ذات و این ذات متقدم و متاخر توحید دانی متقدم می شود
 و بهر حال که کلمات با نام نیت افعالی تواند بود و یقین
 توحید و توحید که هر طایفه بطریق التوحید الدانی نتیجه

صدق توحید و اخلاص در ذکر استلزام و استخوان است
 در نه کور میوه جلدی مغا ذله از حصول نتیجه خاطر مالداران
 متعلق کرد و از سمت مقصود و حقیقی محقق بود آن نتیجه
 ادوی در نواری تمدن را که این مرتب بر حقیق و اخلاص بود
 چون خاطر آن نتیجه که از شکله غیر و سویی است تعلی کرد
 و آن حدق و اخلاص باقی ماند لاجرم نزه ان شفی سوز
 بسیار فید که در وقت ارقیه با ذکر کوری که خاطر آن نتیجه
 کرد و ظاهر شود و چون سالک مان نور توحید کرد و در حقا
 شود زیرا که در توحید مقصود و حقیقی که آن نور نتیجه صدق در آن
 توحید بود فتوری واقع شود و از کویه فکس که نسبت
 ارفیه قدم در با و به نهادم از فغای بن آوازی بر آمدیم
 که از محبت بن و صبح عظیم می آید بکشف بن الا آمدند و آن
 نسبت ارفیه منقطع شد و در او نشی می باید که خاطر خود را بیک
 چیز بنود و به و به عارضه از آن بکشد آنچه در آن کشتی
 ادوی قوت شود و در عر ایدی ملا فی آن بنوا ندر کرد زیرا که
 به غیبی که بر می آید بر توحقی دارد که اگر بنو آن مشغول غیبی
 حق قوی موب کرد و یکی را ر کبر را یاد و دارم که در وقت
 و صفت نیست ارفیه این بیت میخواند دلانی که در اید
 و کرمش از بنو عالم فرزند مولاسعد الدین فریغ کواب این
 غیر در اند دست او گرفت و سوخته و دم که تا از احوال
 اخوت جزای کوی نگارم گفت روزی که روزه میداشتم
 اخبر عظیم میگفت بعضی ملکه که در آن بسیار سوسن بودم
 گفتش یک در آن بالی بوده باش مسلم در شست سلاخی
 از حلاج فکس به پدید که انبا الشیخ ما را میگفت بهو الای

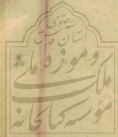
بهیچ
 باور



با اول قصه الی الله سبحانه فلا یفرح حق بصل بر آستان که از
 باز حضرت حق سبحانه داشت قصه سازد پیش از رسیدن
 بوی هیچ چیز نثار به و به هیچ کس بر دارد و ربانی
 بر توحید بر و بیکر نشانی ام با من سریده که به کافیه
 از هر چه رسید پیش او تافیه ام ناره بحریم وصل نویافته ام
 خواجده اند انضای به کس که در زنی اصل فقر بودی در یک
 طلب داشت و جامه واری پیش او نهاد و فرمودی باید که
 پیش از آن که بری بدو نی که مرا بعد از بریدن طاقت انتظار
 کشیدن نیست ارفیه بعضی سخنان مشغول بکلمه مبارک ایشان
 علیه الرحمه و الرحمن و عبد سطر و بیک نقل کرده می شود از سخنان
 ایشان از فطه مبارک ایشان علیه الرحمه و الرحمن و داران
 جهت که بر سبیل احوال واقع است تفصیل می باید و البته
 الموفق و آن اینست که هیچ کس نیست که گاه خاطر او بخت
 حق سبحانه و تعالی حاضر نمک و در حضور خاطر بان حضرت
 حقیقت و کرم و موافق اگر دلش می بودم آن حضور
 شود و در صبح ملکه در دل مستی کرد و از در اعلا مطلع حو فیه
 مشاهده کند و در غیر و هوا جکان با و در انهر فکس اند تنالی
 اسرار هم از آن ساد داشت و نمک کنند و با و در که عبارت
 از نگار و سلم مبارک با کلمه طهر است و نگاه داشت که ارفیه
 دلالت با هوا طهر را کیده است با به به برای حصول یاد داشت
 است و فغنا الی سبحانه لاجب و در فی بیک نیست که کاهی
 خاطر او بخت حق سبحانه حاضر بیک و یکس نجب اهل نظر
 بجهار مستعد معلومند اول آنکه حقیقت وی از عدم بوجود آمده
 است و دوم آنکه این وجود و بقا بقدرت و اختیار و دیت

زیرا که اگر چنین بودی خود را باقی و نشانی و فانی نشدی سیوم اینکه
 موجودات ممکنه را حال این است چهارم آنکه هر چه از عدم موجود
 آید بی رانما چارست از موجودی و این مقامات چهارگان به پیش از
 اعتقاد می شود و موجود صانعی که بخود موجود است نه غیر و بی زوال
 و مشایده میکند انعام و بر اینست بخود غنی طبع چون وجود و
 توابع وی از حقایق علی و حسی ظاهر و باطنی و غیر آن از
 نعم نامتناهی الهی جل و علا و برین مرتبه و بر این حکم الالباب است
 عید الهی حسان جذب قاهر ببدان خود می شود و این از سبای
 جذب است بعده اگر ملاحظه نماید که هر چه واقع میشود و در زمین
 و غیر حکم الانا علی فی الوجود والا الله نیست نه صانع است نه
 و در کنار این ملاحظه کوشاید بی روی در تریا دهد و
 طوطی قوی تر گردد و در مقابل ملکات تنوری واقع شود
 و انقطاع حاصل گردد چون ملاحظه کنی که هر چه بی یک
 و خاصیت آدمیت می تواند نمی تواند بود و لذت تابع میل
 و متعلق میل اوی می باید کامل و باقی زیرا که تعلق قاهر بنا نفس
 مافانی منزه عن اوست بطور عیب یا عرض فنا و بماند
 که کامل مطلق کم زل و لا یزال حضرت ذوالجلال و الاضیاء
 است حدس و محال و احسان و کمال فی الکشف حق را ثابت است
 بل و علامت چارست نزد وی زیرا که ممکن فی حد و اندازه محدود است
 و معدوم را وصف کمال نباشد بلکه آنچه در وی معجز نیست
 برادر علی و اول است و چون علم شخصی با این مقدمات متحقق
 گردد شک نیست که از حجاب وی یک مرتبه دیگر فوت گیرد
 زیرا که منشأ محبت صفت نا احسان و این برود فی الکشف حق
 راست و چون بر ملاحظه کمال و تباها حق انبیا بعضی و فنا خلق

مدارست



مدارست نماید و کل طبعی لاله الله را یعنی نیست سر و اصل
 و مقصود وی مگر خدا یا که مقید این دو ملاحظه است و در برابر
 کشتن وی بکفرت حق سبحانه و کشتن از غیر او بر مرتبه
 رسد که تعلق وی ملکات با الکیه منقطع شود و بلکه هر چه غیر
 اوست فراموش کند و اگر کسی را این حال دست دهد
 بنا بر عدم حصول یکی از این عقاید مذکوره باشد باز جهت محاکم
 در تحقیقات طبعی بر مرتبه که در قابلیت تا فرزانده باشد
 و با ملاحظه انعام محض کشته او الیک کمال انعام علی هم اذل
 این طایفه با وجود آنکه ایمان بربند حضرت جوائی که مناسب
 اخلاق ایشان باشند مگر در دنیا چنانچه حدیث نبوی علی بعد از
 الصلوات و السلام بدین سخن باطن شخصی مجلس شریف
 حضرت ایشان علیه الرحه و الرضوان آمد و گفت هر چند در
 میکوبم تا شرمی سوم فرمودند که عقیده را تصحیح باید کرد یعنی
 از مشایخ و زوکر انعاما پس مبارک الله کرده اند لفظ اول نقل
 نقل الله دریم و اگر چه این رسم مبارک بود سلسله اشغال بر
 ملاحظه کمال حق سبحانه و تعالی مندر پس کسی و کسی است
 که اصل مقصود است اما کمال مترک و برین معنی داخل است
 و لکن اکثر مشایخ اختیار این کلمه کرده اند و بعضی بنویسند
 علی مقصوده و الصلوات و السلام بر تفصیل این در کتابها
 که افضل الذکر لاله الله و افضل اقلیت و البشیر من
 علی لاله الله و بسایر از احادیث دیگر و بنا بر تفصیل
 در فرجهت بحسب مرتبه و بر تلهیل گویند زیرا که تلهیل در رفع
 جهالت حضور قاهر باین معرفت بوضعی و عیوانی که این
 کس با آن امان داشته باشد مثل آنکه موجود و غنی و است

حقیقت و معرفت ذکر را صورت نیست و معنی و حقیقت صورت
عبادت از اعضا و لفظ مخصوص مرکب از اعضا و لفظ
بطریق تکلیف است باینکه با طریق تخیل و معنی و بی عبارت نیست
از تفعل یعنی مفهوم لفظ مذکور و حقیقت عبارت از ادعای
و شعور بمعنوم واحد انشوری که قبل توجه و نشاء و ما و کتبه
نکر است تکلیف بطریق آیه است بطریق حقیقی مشایخ است و
از جمله مشایخ کبیر می آید بنی اعرابی و کسسه و الی غیره بطریق اکثر
مشایخ در در طریق تکلیف بسبیل هر است و بطریق تخیل که ذکر
غفیه است منبای طریقی خواهد گشت حدیث الله تعالی
اسرار هم قال الله تبارک و تعالی او عوار یکم نفعاً و غفیه
و حضرت خواهد برزق پس الله تعالی سه میفرموده اند که ذکر
غفیه را تا بر غفیم است و عمل و توفیق حضرت ایشان علیهم السلام
و الی غیره میفرمودند که ذکر هر را حاصل مییست است که ذکر غفیه
نیست زیرا که چون متعقل مفهوم تحقیق گشت او را متخیل
تخیل آن لفظ متاخر می شود و تا لیا قوت ناطقه متکلم نالما
قوت سبب سبب را با عاقبت متخیل با دیگر و محال نفیست
قوت عقیده و این حرکتی است و در بر بروقی حرکت و در بر
موجودیه و در طلب بعضی بان حرکت معنی نیست باین حرکت
صورتی که صورت آن حرکت است مدغم و در بر نیست
دو زنی شخصی گفت یکی از اکابر و در رساله خود نوشته که
حق سبحانه و تعالی فرموده که اما جلس من ذکر کنی کسی را
که این حال باشد هر که گوید فرمودند در حق که خدا را
تا نشاء است و حرکات تا بسندیده و تا خوش صا در میفرماید
ملاحظه نیست جوینست که در ذکر همراهی ملاحظه میکند حق تعالی

بظاہر



ظاہر و باطنی محط ذکر هر هم جوینست میفرمودند و اگر میباید
که شغل وی دیگر ای حسب باشد باورست از حق سبحانه
بآن و از آن حضرت بی فکر فیه حجاب در بسیار عالی خود
در میان نباشد میفرمودند گفتن کلمه متبرکه محمد رسول الله یا
کلمه طیبه لا اله الا الله طریقی صدق اگر است رضی الله تعالی
عنه میفرمودند که هرگز کلمه اول بی نانی تکفیر میفرمودند که
مقصود از ذکر تصور مدلول این الفاظ نیست تا تحقیق بود
آن بلکه مطلوب آنست که با تخیل میگوید تحقیق کرد و سعی نماید
نفس ناطقه و قوت مدکر را که از تحت غیر حق سبحانه و از
تصور غیر بر قوت بیان بکنا گفتن و بکنا بودن میفرمودند
که اگر کسی در غفیه از حضرت حق سبحانه و توفیق یک ذکر یابد
سببها از جمله شکران بیرون نیاید مخصوصاً در وقت سجده
میفرمودند بعد از آنکه ربط قلب حضرت حق سبحانه حاصل شد
و گفت دوام الگای تحقیق گشت گاه این نسبت مدخل با
ماست و این را حال گویند و گاه مدخل با سویی نیست و این
علم گویند و علم را در حال متدرج دارند و محبوب از حال شمرند
و این تفاوت بجهت تفاوت شغلات در مفا و کدورت
میفرمودند که در زمان شغل ذکر غفیت مهو و دست زده
از احوال خطا راست فرض باید کرد و بکل باین تخیل خیال
با و واحد بجهت است حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
ایم المؤمنین علی را کرم الله تعالی و تهم فرموده اند که بسیار
از اموچی به حالت و است میفرمودند و تقوی جعبت بیکر و و
و اول نیست تا معنویا و جبهت احوال و اوقات خلعت و شفا و
از جمله امور که صورت اطلاق است معنی هر معنی اطلاق را
و ملاحظه گوه که صورت معنی حبیب و غفلت است و اوزان

بطریق استاد و احاطی در وقت راجع بقول راجعه است و ملا خط
 نسبت علی روی ظنی را سرشت معنی خود چ از حول و قوت خود
 و ملا خط همان جا نور است و وحشی و نورش این است صورت
 نسبت جبر است و ملا خط همانده معنی نسبت قیاس است و آوازه
 که از آن محبوب که کرده یاود به سینه خود که یک روز در ملا
 حضرت خذم قدس سره میرنم انفا فاکر رجاء بوده افتاد و
 که چشمش با آن مانده بود سینه خود که عجب استملکی دارد و
 در آن عین نسبت اینان نهایت کثرت سینه بود که روی
 بعضی غلیظ حادث نشاء بعد از درون رفیع چون نزدیک با این
 رسیدیم و ناخواه در نظر آمد در حال که کثرت که با آنکه اینها عجب
 هستند و خود از سبب از بعضی بیکرند و بان کرار دارند و حال
 بعضی قابل شد و لب غلیظ خود گرفت و بسیار این شبهه ها را
 مناسب چون بعضی حادث شدی ملا خط پای و سبقت و بی
 منقطع میشد و نگاه داشت که در وقت اول است ناخواه برگشته
 است و ملا خط با راجعه یعنی است الکی در مرتبه جمع و بنده را از روی
 شرفی و بعضی است راجع از جانب حق سبحانه و تعالی و در حق
 بکمال نگاه و در شرف خلق از نظر عدم و تصرف نشاء معین این است
 و کان الله علی کل شیء قیاس سال این معنی است دوم نظر حق
 در آنچه دیده را با آن تکلیف فرموده از ما سر به و سبقت و در آنچه
 از جانب عید خدایت اول ملا خط انکه حق سبحانه و تعالی
 در حق وقت بر اعمال و اعمال را مقرر است و غرض این برایتی نیست
 حیاست و این را راجعه المرافیه گویند دوم محاطت جمیع قوای ظاهر
 و باطنی معنی و عقلی تا با آنچه از برای وی مخلوق معروف کرده
 سیم نگاه و در حق دل است از غیر حق سبحانه و تعالی و در حق
 که غیر از ملا خط اول و ملا خط دوم را راجعه این است نسبت به

کتاب
 و موزه
 مؤسسه کی کجانه

که راجعه از کسی درست آمد که خواب با باری یک نوبت و را
 بخوابی و در باری از هوشه داشت قدری که از بی طاقت و دفع
 میشود نگاه و اختیار اینان می باشد و نگاه بی شعور و
 از دست اینان حضرت اینان علیه الرحمه و الرضوان را
 طریق این بود که خود را بر کسی کارند و در وی تصرف کنند
 و حال اینان در این معنی موافق آن بزرگ بوده است که
 با وجود قدرت تمام برین معنی تصرف نیکو اند و چون از
 اینان سبب برسد اند فرموده اند که در مرتبه بودیت
 تصرف بچند تصرف مقتضای ربوبیت است و کسی را
 سرملع این طریق نیکو اند با که از حضرت مخدوم مجار
 بودند و از جانب عیب ما وزن و اگر نگاه فقری بداند
 و بر افعیه از این طریق استگاه می ساختند و منشاء این کمال لطافت
 و نازکی این بود و در طریق میفرمودند محلی بارش می نمایم لیکن
 در واقع حال ارباب طلب را طالب بودند میفرمودند که در اینجا
 طالب یافت نیست طالب بسیارند اما طالب فظهور
 قوی که کامی دل طلب از شکر باریان شک نیست عاشق و بی مکن
 در عرصه کون مادی نیست نتوان است در حد عشق محری نتوان این
 زبان می گویند میفرمودند و در عکده فلک می توان نیست
 اما بسیاری از فقیران از محبت حضرت اینان علیه الرحمه و
 الرضوان متان می شدند و این را حالات و کیفیات و
 میادیمی از بکالان راه و نرا پان اکاه از بکالان زیارت
 المشهور شمع شده و در اسرار حضرت اینان تعالی در دل
 و شبیه بخار در در خالای بوده است تا آنکه روزی حضرت اینان
 بدید و بی رفته اند و چون صحبت نسبت اند آن عزیز طریق و ملت

انداز نموده است و از حضرت ایشان در آن انشا سوال کرده اند
 حضرت ایشان یک لفظ در جواب وی فرموده اند در حال پرداختن غلطی
 است بعد آن صورت نقاری که ایشان داشتند میگویند روزی
 غیر تخره ایشان در آمد همانکه وقت حضرت تعقیب آن بنو و
 چون این معنی در باقیم اندوهی غلبه میبوی شده و نقل قوی در حق
 اعضا ظاهر است چنانکه حافظ شمس الدین نادر بن عباس و بر و نام
 این حالت مضمونی برضی گشت و معصومیت انجامه چنانچه اطفا ما یوس
 گشته در در و در جفتم قلن و امیر اب فطیم دست داد و حال میبوی
 گشت چنانچه جرم شد بر فتن کر زوی دیدار مبارک ایشان کردم
 حضرت ایشان باین این نفر آمده در حال که در هیچ عضو محال
 حرکت نبود بهیچینوش تمام معنی حال کردم و استعدا عاریتین
 شغل نمودم با بجز انشارت فرموده شغل شدم و اعضا بصورت
 مبارک هم بام ایشان کردم حضرت ایشان نیز سوجه گشته بعد از
 کلام آن کیفیت روی در منزل نهاد و بجای خوش حال گشت
 و لذت آن حالت محض هوا و اعضا رسد چنانچه بر عباسم و بدو
 را نوشتم چون حضرت ایشان علیه الرحمه و از مردان بسیار
 بر آورده مرا نشسته دیدند فرمودند که نشوین نموده بود ما محله
 خوانده و در آن شده تقریر تا در حجره بیابست حضرت ایشان در وقت
 و معنی صحبت انجامه و مکر گشت و چون از بنی تقدیر چنانکه
 یکی از اصحاب حضرت هوا جیده الله و بسیار از تصرفات آن حضرت
 حکایت میکرد و تقریری تقدیر بوی گفتیم همانکه دقیقه و تقریر ایشان
 گفته و استعدا عاریتین آن نموده چون حضرت علیه معنی او را
 تمام شدیم شغل شستم که از وی داریم معنی از وی بر ما

و ما سوره بر گزید



و ما سوجه گشت نفع نمودیم که ما را طاقت بار نیست از ما
 بر نه گشت باید که در ساطعیت و طعن بر نی که حضرت ایشان
 در جهان این حکایت نظر فرموده داشتند
 را میزنش این دنیا توی مقصود و زود و رست توی مقصود
 تو در بر نی که من رفتم ز میان گریه گویم ز من توی مقصود
 کا می که فتنه چنانچه خود نظر من توی تری که من زود ببرد و در
 در طاعت حال حق می کردم و رست خود کمال حق می کردم
 یکی از خواهر زاده کان کیلا ز امر می نظم واقع شده بوده است
 و او در آن مرض بس نام دست داد و منی حضرت
 انشا را علیه الرحمه و الزهراء در واقع دیده که آن مرض از وی
 برگرفتند و از خواهر بسیار بر آورده و سالم بوده این واقعه
 بعضی ایشان فرساده از ایشان التماس المعانی طریقی
 کرده حضرت ایشان در طریق خواهند که قبل از این بسیار
 رساله نوشته و بجانب وی فرستاده اند و از حضرت ایشان
 در باب و انشا اینی و اوقات از مردم حکایت شغول
 خدمت مولانا علاء الدین علی رحمه الله علیه که یکی از اصحاب حضرت
 محمد دوم و بسیار بوده اما از حضرت ایشان مجازش نبوده اند
 شغل این طریق در باب تصرفات و اشرف ایشان بر حوال
 حکایات نقل می کردند
 اما نگردد عشق بر دی میسوزند هر یک بنفاد و بی بسج و گریه
 انکار که چشم لطیف رحمت نگرند بهاری صبر ساله بیک و صبر نرینه
 عزیزی از فرزندان مولانا طلال الدین دوی میسوزند استعدا عاریتین
 سوره مدنی در جوار حضرت ایشان ساکن بود و این فرا

بوی صورت السامی بود روزی میگفت که درین چند شب
 حضرت ایشان بنزدین شریف آوردند نماز خفایان کردند
 و بایشان بصفت شریف تا وقت صبح بطریق سکوت آن
 شب برین چون برفتند که شب میگفت تمام که طریق
 خوانندگان همین است که تا نماز کسب التفات نمکند و برآیند
 حاصل نشود و بهم وی میگفت شبی برای افتادیم بنایت
 تادیک و باران بزم بود در صحن اضطرار توجه حضرت ایشان
 کردم راه روشن شد و از تشویش خلعت برستم این چنین
 بنشین ایشان نمودند فرمودند که شیخ صورت عقیده خود
 دیده است در بعضی اوقات سلطان وقت خداوند
 ملکه می از ملازمان خود را موهظه کردند فرمود وی دین
 و از حضرت بسیار فرمود و از ایشان درخواست نمود
 میکرد و احدی دمت پیوست و از اینجا المی طر مبارک ایشان
 راه یافت فقر گسائی بوده نعمت که ملان بزرگ در شل و قیام
 خاطر مبارکی که گشتند و بنده کار بری داشتند فرمودند
 ندکی حضرت مخدوم مانده در پس کی از پادشاه زاده که
 مارتین بنی خلیفم کردند و باین طریق مشغول گشتیم و در سیم
 و نجات یافت و درین و انوار ملاحظه کردیم چنان معلوم
 که این شخص گشته خواهی شد و فرمودند چون خبر رسید از آن
 جانب میرسد غلام می نویسم و چون بنویسیم که خاطر این استخوان
 وی کاریم سر و دست منولی شده و یعنی توجیه غالب گشته
 آن لم رافع میکرد و لی الم کار می توان کرد اما بالاخره آن
 شخص از بند دماغی یافت و فرمودند و بر بلعت ترکان استیلا

غالب

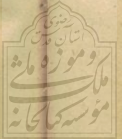


غالب است و از بندگان آن بزرگ در همان حکایات فرمودند
 و عده مشق این طریق دست داده بوده است و بلازم حضرت
 ایشان علی الرجم و الرضوان و اولیای دکر لاله الا الله می رسیده
 کرده است و مشروط بحفظ صورت مبارک خود است آن
 شخص در همان محبت بزم نموده ایشان مشغول گشته فی الحال
 بر موهودین طایفه بطهور آمده و خود را در فضای روشنی دیده
 و در الدلت قوی و شوق فطیم دست داده و نشان یوم نیل
 الارض بود که گشته این حالت ایشان عرض کرده فرموده اند
 که سیرت که یار و دوست نیز اخفا باید کرد و بعد سکر اشغل و کرب
 علی کیفیت بخود می در وی سرمدی شده روزی این شخص از بعضی
 اشغال که سبب فتور این نسبت می شده نزد ایشان سخنان
 میکرد و فرموده اند که چاره نیست این نسبت را با شغلی از راه
 اشغال جمع می باید یافت و نعمت کسی را که این نسبت از
 و بعد ریاضه لازم و داشت این ملک دیگر نیست که درین کس
 منعکس شده چنان باید کرد که ملک این کس شود و این عا و ام
 محبت میرسد و قوی که خفا است قبلت نشان
 تاسه داری سیرت از خدمت نشان از که حشده ز راه افق
 خایت تریاق و به محبت نشان و فرمودند که ایشان با بری محبت
 ظاهر ضرورت تا این کس از بار خلق نشانند و نماز نشود
 و نشسته که شخصی نزد بزرگ رفت و التماس تعلیم طریق کرد و
 فرمودند که سینه داری گفت لی گفته بود و می با لور کوفتی درین
 این طریق نیمه بی صورت شغل می باشد می فرمودند که حصول این
 حالت و تحقق این نسبت آدمی است زیرا که از قول ادراک
 و انفعالی است حقیقت کار اعراف و اقبال است و اقبالی از اعراف
 ماسوی و اقبال محض حق سبحانه و تعالی و این در یک آن

نفسه و

یکی است نفس آدمی برله مرانی است که روی بجانب دیگر دارد
 و بر اگر فاشد که رویش بجانب حق گردد افق غیری در محبت کی
 از مشایخ صفت زود نیفتاد و چون بر خاست صوفی بر خاست
 اکابر کی که حضرت ایشان را قدس است تع بهر اهرام اتفاق ملاقات
 و محبت دست داده و ایشان را معتقد بودند از آنکه حضرت غیب
 الاولیا خواهد محمد با سبست قدس است سره الهی میفرمودند که
 حضرت خواهد متوجه کعبه بودند چون کرم و جام رسیدند و بی غیب
 پنج ساله بودم بدر بر او نشست و پیش محمد ایشان برداشته
 فرمودند و کوزه نبات کرمانی برن دادند هنوز لذت آن التفات
 در خود باز می یابم و اعتقاد و اخلاص من باین خانواده بر که آن
 نظر و التفات ایشان بسیار دیگر مولانا محمد الدین نورستانی رحمه الله
 میفرمودند که خانه ما می آمدند و من خود سال بودم و بر تپه اسپاهی
 می کشیدند مثل غرو علی و ارسی می رسیدند می گفتند بیعت می شدند
 دیگر خواهد بر آن الدین ابو نصر باری نور الله مرقده که اتفاق تعجب
 ایشان بسیار افتاده و ایشان را تعریف کلی و کرم و فنا میفرمودند
 دیگر شیخ بهار الدین عسکر قدس سره میفرمودند که ایشان را استیلا
 بود و عظیم بسیار بود لی که بر هوا نیز نمی می رسیدند بی ممانه که ملائکه کلان
 را انعام می دادند که میفرمودند است ملاحظه می کردند و شیخ نور
 که آیه و یاد آدم اسکی است و زوجه که بکشته از دنیا بهات توان است
 دیگر خواهد نفس الدین محمد که سوی روح اند روح و افان علیشاه
 متوجه میفرمودند که ایشان را حالتی جدایی شده و معارف و حقایق
 بسیار در آن ظاهر می گشت میفرمودند که مولانا شرف الدین علی
 بزوی ما را تزیینت کردند و غطا ایشان و حضرت خواهد پیش از
 در آمدن حضرت ایشان را بار میفرمودند که شش مجلس با خواهد
 آمد و دیگر مولانا شرف الدین محمد اب روح الله علیه و آله و سلم که محبت

با نشان



با نشان بسیار دیده باشند دیگر فقط ملک ارشاد و الوارشا خواهد با هر
 میسر الله قدس سره الهی میفرمودند که حضرت عالم را در سب
 می کردند اگر چه ایشان را در آن آمدی بقوت قاهره دفع آن
 میگرداند و سخنان این طایفه باین سخن که ایشان میفرمودند
 از کسی نشده ایم میان حضرت خواهد و حضرت ایشان معصیت
 و معادست و کما شب بسیار و منع شده حضرت خواهد ایشان را
 تعظیم و تکریم بسیار میفرمودند و حکایتی که ایشان می نوشتند او را
 و اگر ام تمام میگردند و می بودند بدل خلق و شرف شرف محبت ایشان
 دلالت میگردند و چون نسبت توحید و فنا بر حضرت ایشان علی
 الرحمن و الرضوان غالب بود از محبت میبختس ج صلی و ج علی
 خاصش می بودند مثل باطنی را با طوطی طایفه داب
 این طایفه است که از خلوت در انجمن میگویند جمع ساخته بودند
 بر چند این طایفه را اصل طبیعت سه مانی و از علی و مانی مایل
 ترست جنتها و از علی میبایستی از سر و دست و پایانی
 است و معنوی حقیقت توحید است با وجود آنکه و اصل کامل
 ملاحظه گفت از مشایخ و وحدت مانع نمید میفرمودند که اگر نه
 آن بودی که یک کسی از قطع اختلاط خلق نش نشندی و از
 عموم ماس بسیار مردم متنازگشتی مرکز با هیچکس نشانی نمی
 کردیم این کسی باید که بر طریقه عامه خلایق باشد و عموم بین
 باشند از گفت و گو بی عام و خاص بر سه سلاطین و اماران
 دولت و مشایخ و موال و سایر خواص و عوام هیچ اقبال نیست
 از روی شرف محبت ایشان در ردی داشتند و دوستی طایفه
 ایشان را از شرف سعادت میدادند سلطان فرایان و در آن
 دی که ایشان را این دولت میداد سوره جبره صدق و اخلاق

الدین

برستان رفعت اخلاقی حضرت ایشان علیهم السلام و از عنوان می بود
و بدو لست خاک بوسی آن برستانه ملطف میشتند و از اسباب
دولت و چهارم بعد از استند و سلطان و بزرگان و دیگر از بهر حسب
چون ترکستان و هندوستان و در راه الهی و در راه الهی
دولت الهی و از این سعادت محروم بودند و این احوال بود
انام نامه و از سال هجری و کشف خود را بر خاطر و همین تر حضرت
ایشان میگردد و این طریقی مدق و اخلاقی بجای آورده قاعده
اعتقاد و احکام الهی داشتند از حضرت ایشان امکات و
الهی پس نورش می نمودند و اشتغال از انشا سبحان و سبحی
و دنیوی می کشند این نوع تنظیم و توفیر که از پادشاهان زمانه
نست حضرت ایشان واقع میشود می شد از بهر کسی از سلطان
روزگار نیست هیچ یک از مشایخ که را واقع نشد است بعضی از
افاضل عصر که از تلامذ حضرت ایشان بود دست در علوم ربی
بعضی از ان مکاتبت را که سلطان و بزرگان مان ایشان نوشته اند
جمع کرده اند و ترتیب داده رساله ساخته است حضرت ایشان عالم
الرحمه و الرضوان از صفات خود مناسب خبری هر جانب می کرد
اند بر کس از بقدر حال با کرام نامه و از از رفو سرافراز میگردد و اینده
می نمودند که برایشان نامه با و یک کتبی را نوشته شده جواب
نامه است که غریزی التفات نداده بر کس را از وضع ترتیب
در هر جانب که سلطان و حکام الهی واقع می شد چون از مرتب
ایشان از ان شخص می رسد باند بخدمت عزت بر حاسته و بلب
آوب بوسیده بر دیده مالیده و بر سر نهاده از انراست تاریخ
شرف و مقام می ساختند و مشورا قبل دنیا و آخرت می نوشتند
و بهت تمام منوچه ادای آن هم می کشند و با یک خلق را قبله جان

و کانی



و کانی کات بودند و در جمیع اطراف و اکناف عالم در میان
جمیع طوائف و ائمه نام حضرت ایشان می بودند و در احوال ایشان
میگشتند و طوائف جمیع فرق و اقوام از خواص و عوام از اندیشه
حضرت ایشان می بودند و دل از رحمان و ديار سايه حضرت
ایشان محزون بر کس از هر طرف هر وجه که می ساختند
می شد و اعلان وصول بابی دولت می یافت قدم از کس
بناخته بود و در بشرفلستان از بهر ایشان حضرت ایشان
می ساختند و جبهه عز و انکسار بر خاک می بود و هر نفر که در
سجرات فضایل و کلمات حضرت ایشان می سر بر روی می
که از کشف حقایق و معارف ایشان میگفتی و توحید و در هر یک
اطراف و اکناف عالم را معطر ساخت بر نکته که در ملک و در کار
ایشان لایق گشتی و هر دقیقه که از غامض حقیقت الهی ایشان
صدا در فدی بر صغیر روزگار و فلک و داری ماند و اهل روزگار
بجسمانیت ایشان شغل تمام می نمودند خلق اطراف عالم را
بر اهل خراسان بهت قرب بجوار حضرت ایشان غبطت تمام
بود و سلطان زمان که طریق ملازمت و اسلوب خدمت بجای
می آوردند بشرف صحبت ایشان می شرف میگشتند حضرت
ایشان متصدی جذب خاطر ایشان میگشتند و خود را بدین
می نمودند و از این معنی بالکلیه فارغ بودند از این طایفه را بی
اختیار کنش دل و جذب خاطر حضرت ایشان بسیار بود و در
نصیحت برین خلق می گفت وند و می فرمودند که گردی و انکار و بی
سیدان کسی که از جهت فقری متاخر می شود و از حسن و قبح
متاخر میگرد و روزی در مجلس شریف حضرت ایشان میگشتند

که یکی از مسلمانان بماندست یکی از درویشان زمان خود زنت
و با وی گفت هرگز زوی که در دل واری بکوی آن درویش
گفت که آن زن دارم که دیگر برین نیای حضرت ایشان علیه السلام
و از رضوان فرمودند که اگر آن درویش خود را از خود دور بگردان
و هرگز این سخن بگفت حضرت ایشان بقیه کتب
و ترتیب هر رساله که نقل می شود تا ما نیک توضیحی بنام
پرسایند نه مضیفات حضرت ایشان قدس نفیر آیه و ای
فادیهون شوا به نبوت و صفات الناس نقد النصوص
رساله طریق خواجگان از حدیثات شریع مضمون الحکم
لوامع شرح بعضی ابیات تائیه فارضه شرح رباعیات
لوامع شرح بعضی مثنوی مولوی شرح بیت خسرو
دیلمی شرح حدیثی از زنی عقلی سخنان خواجگی باب
ترجمه اربعان حدیث رساله محقق مذہب صوفی و متکلم و
حدث رساله فی البکود رساله جواب وسوال هندوستان
مناقب حضرت مولوی رساله لاله الله رساله مناسک
رج پیغمبر و کتب مشتمل بر هفت کتاب اول سلسله الذ
ثانی سلمان و اقبال ثالث تحفه الابرار رابع سجد الابرار
خامس یوسف و زلیخا سادس لیلی و مجنون سابع خود
اسکندری دیوان اول دیوان ثانی دیوان ثالث
بهارستان رساله کبیر و رساله متوسط رساله صغیر
رساله عروض رساله قافیه رساله موسیقی رساله مناسک
توایه الغیبیه فی شرح الکافی شرح بعضی متاع الغیب که
بیاض زرقه صرف فارسی منظوم و منثور ولادت حضرت

ایشان



ایشان علیه السلام و الرضوان در فرجام بوده است وقت العشا
الثالث والعشرون من شعبان العظم سنه تسع عشر و ثمان مائه
لقب علی حضرت ایشان عاده الدین و لقب مشهور بقرالدین
و اسم مبارک ایشان بحد الرحمن در بیان علی خود فرمودند
مولد م جام و زینت قلم جرمه جام شرح الاسطیلاست
لاجرم در جرمه اشعار بدو معنی تخلص جای است
والله حضرت ایشان احد بن محمد الدشتی است که از و زنت
اصفهان است که خدا است از وی و خدمت مولانا محمدی از
فرزندان امام محمد شبانی راجحه الله علیه بکاج در آورده بودند
و مولانا احمدک والد بزرگوار ایشان است از ولایت دشت
هیوة ایشان بهشتا و دیگر که عده وف کاس است رسیده بود
که سانی دور درین مردم محرم الحرام سنه ثمان و تسعين و ثمان مائه
از نجات و جدت ذوالکمال و الانصال جام زلال نقا حضرت
بر کف گرفت و معاشرت بباری عشق و محبت را فرمودند
و سبکاردی از تنگای غربت گرانست که شاه باز اوج اعیان
و اریسته تعلیق حیدی مانع حیدی بر روز بود و چون صغیر با اسیا
اینها انقلب المظلمه رحیمی شنیده رفته بعلی کبسته گفت و بوکر
اصلی باز گفت از حضرت ایشان علیه السلام و الرضوان و رسال
اخر انرا را طلاع بر ظهور و اتع انقطاع ظاهری شد و سخنان نبوی
از زبان مظهر بریزد و تو لایق نفوس بشارت می فرمودند و این
و در بیت فکر از زبان میان ایشان می گذشت
در خاک بی ماسی ز فکر کار بر وید کل و زینت کف نو بهار
بسی نیز و دی ماه از گشت ببا که خاک با شیم و زنت
و چند روز پیش از ظهور عرض از بسک مالوف بی بطنی نوبی

شهر نعمت سیرگرد در قرینه که تعلیق کفر ایشان پیدا شد نصیحتی
 بر خلاف عادت تو گفت فرمودند چون توقف حضرت ایشان
 در قرینه مذکور از طریق مذهب بود که شدت اصحاب و احباب مذهب
 احوال شدند از حضرت ایشان را رجعت نمودند حضرت ایشان
 فرمودند که دل از یکدیگری بایستد و بایستی از فقر اخطاب کرد
 پیش از زور و قس و قس که گواه پیش که ما را هیچکس هیچ وجه
 و استیسی نمانده است بعد از آن بزرگ شریف سعادت فرمودند
 عرض بدادند و در صبح جمع که ششم روزی مرض بود پیر دهم محرم
 حرکت بنی حضرت با قطعه و در صبح جمع که جاسنجه احوال
 از حال بد و التوا را هرگز حرکت در آنای این حال مذهب مبارک ایشان
 مطابق خانه افتاد فرمودند که منزل ما روشن شد میفرمودند
 که پیش از رفتن به سال خود را در حالت نزع و بیم و در آن حال
 مجلسی بود پس غلیظ و مشابیه در آنی که در آنی که در آن
 تطلعه آنکه اگر کسی مشغول گشتیم از نور است این که در دست
 محو شد بقدر در آن زمان سخن آن شخص بیاورد و در ظاهر که
 همانا که نورانیت آنکه اگر کسی ظاهر گشت است زیرا که تلاوت این
 آیه و در حضرت بود که بعد از مصلحه فرقیته خبا که ششمی است میخوانند
 فی الحال تلاوت آنکه اگر کسی مشغول کنیم و بعضی نمازیم بقدر سوره
 مشغول گشتند چون خط بر آمدند ناگاه حضرت ایشان فرمودند که بجهان
 بر دهمی که گویا کسی ایشان را از جنری خبر داد و این فرمودند فی الحال
 احوال نماز کنند و سبها بر سینه نهاده اند دعای الهی و جهت
 دمی لکن فطر است و از آن غنی میباید و اما سالی که این
 معنی و دلکی و محاسن دعای تبارک العالی که از یک له و دیگر احوال و اما
 اول المسالین کردند پس بلی که خبر خبا جاتی حضرت این می بود و در حرکت نماز

گذاردند



گذاردند بی تفاوت میان این و حال محنت و در حرکت اول عالم و قتل با اهل الکافرون
 و در حرکت دوم فاکت ملایم است و چون بیام احمد دادند باز مشغول شدند و در حرکت دیگر
 سرانجام احوال و در آن در حرکت ششمی شد و بعد از آن نوبت فرمودند اهل انقوی
 از نو و دعای دیگر نیز خواندند بعد از آن دیگر مشغول شدند و در آن نوبت با اهل انقوی
 گرفتند و انگشت سجد را بر سواک ساختند و نماز سواک سجد است و در آن نوبت و دیگر کلا
 بعشون تو تون لبش با این نماز این محنت با این بی محنت بی هیچ تفاوتی
 و هیچ نزع اضطراب با این راه بی محنت و مشغول المؤمنون لبشون می داد و در وقت
 ایشان مشاهده می فنا و روزی فرمودند که اگر کسی را در حالت نزع و در وقت نزع
 و نماز باشد غالب است که چون نسبت و حال یکدیگر می نماند و از آن نزع
 جوهر گشتن و عرض این عوارض را بلیش و مشغول گردد و بعد از نماز که وقت
 روح از بدن می و کلا مشغول و غیره و نشانی عارض راجع است و در آن نزع
 ششخصی که از یک در وقت روزی نزع رسد و چون مالک است نزع و از آن وقت
 ایشان علیراجع و الرضوان از مقام فنا به در دنیا حالت نموده هر روز از آن وقت
 از سبک ناسی که زبان معانی و بسیار اهل تحقیق این بی محنت گشتند و در
 در دو یک با جهان از جهان بیفت باکی که آمده بود و بی محنت جان کشید بسیار
 آواز طبعی و شنیده و روان غم مذکور و کلا عالم و بی محنت کان مرکز خط کم از زمان
 از ایشان بگذرد و دیگر کسی که در ایشان انسان خود و ایشان چون روان و دیگر کسی که
 در یک اتم از آن خوشی و دلخیزی که با این با جهان را می که با کلا زمان
 گفتم بر من غرض از آن کسی که غرور کرد و وقت نزع از زبان صاحب سبک خلق از بی طرف
 از شهر و ولایت متوجه آن منزل شد سلطان وقت و امتیاز راجع و بی محنت و بی محنت
 خبر که از مقام خود تمت بر سر سلطنت نهاد و چشم اعتبار بر سر نزع گشت و بی محنت
 وی از آن نزع انبیا و حضرت ایشان در حرم بخار و در حقیقه و خزل و در معاد و بی
 و قطع و فتنه از حق محبت و خلق اعتقاد و طریق روح و تنای و بی محنت و دعای
 بقای و بی کرده از آن نزع آن دعا بیانی غرض از آن محبت و الاصلان و مرکز دایره
 الامی و اولان ابوالمنازل سلطان صبی نهاد و در آن ادا و اهل اعظم اهل العالمین و اهل اده
 صبه التي بها نسطر سلسله آنکه الیوم الهی و در آن روز جهان سوز و صحت فانی گذارند

بیست و نهم

